

Joseph's Journey of Love

(Preached by Cheryl Williams at Footscray Baptist Church on Dec 24th, 2023 - (Luk e 1:26-38 & 2:1-6)

نام من یوسف است، من یک مرد ساده هستم. زودتر مدرسه را ترک کرد و به چوب کاری پرداخت. من اینجا در آلونک، بوی چوب، تراشه های چوب 1:2-6 روی زمین، سکوت، فضایی برای فکر کردن در حین کار را دوست دارم. مفید بودن، تراشیدن یا تراشیدن یک اردک کوچک یا اردک کوچک برای کودک احساس خوبی دارد. ساختن یک صندلی، یا میز، یا چیزی مفید برای دیگران، این چیزی است که من از آن لذت می برم. بنابراین در اینجا من سعی می کنم از طریق مد کردن مبلان برای دیگران امرار معاش کنم. من احساس چوب را دوست دارم وقتی آن را سوهان می زنم یا حک می کنم یا صاف تر می کنم - در دستان من گرم است. اینجا جای من است، شاید فضای مقدس من. من اخیراً کمی اینجا بودم، چیزهای زیادی در ذهنم بود. چندی پیش در اتاق نشیمن پدر و مادر مریم همه توافق کردیم که من با آن دختر جوان ازدواج کنم. در آن زمان همه چیز خوب به نظر می رسید - او خوشحال است، خوش شانس است، بی ادعا، و مهمتر از همه او ایمان خود را جدی می گیرد. ایمان برای من مهم است، من از یک صف طولانی از مردان و زنان مؤمن آمده ام. من می توانم جد و نسب خود را به پادشاه دیوید و فراتر از آن ردیابی کنم. نه اینکه من به اندازه برخی از آنها در ایمان جدی هستم! با این حال، اخیراً من و مریم شروع به برخورد با موانع متعددی کرده بودیم که فکر می کنم غیرقابل عبور نبودند، اما خود را کمی گیج، گیج، گیج دیدم، از این رو به سوله عقب نشینی کردم. مریم به من گفته بود که بچه دار می شود - من واقعا گیج شده بودم. نمی دانستم دلسوز باشم یا عصبانی! من با او نبوده بودم، پدر چه کسی می تواند باشد؟ تعجب کردم که چه نوع اقدامی باید انجام دهم. می دانید، حقوق قانونی من را دنبال کنید و از شر او و این وضعیت خلاص شوید، نه، این فقط منجر به مجازات یا بدتر او می شد و من او را دوست داشتم و دارم. یک مرد عادل چه کاری انجام دهد؟ خانواده من چه فکری می کنند؟ مال او چطور؟ دوستان ما چطور؟ در مورد عبادت کنندگان ما در کنیسه چطور؟ چه رسوایی بود و من هیچ کاری نکرده بودم! چگونه می توانم فرزند مرد دیگری را بزرگ کنم؟ حدس می زنم که ترسیده بود، برای مدتی به کشور فرار کرد تا دختر عمویش الیزابت را ببیند. حدس بزنید که برای ما زمان خرید، فشار هر دوی ما را برای مدتی کم کرد و به من فرصت داد تا فکر کنم. من حدس می زنم که او در کنار خانواده در امان بود، اما چه جنجال های خنده داری در آنجا انجام شد - الیزابت نیز باردار بود و او از لحاظ سنی مثبت است، همانطور که زکریا پیر شوهرش است و علاوه بر این او دیگر قادر به صحبت کردن نیست، باید همه چیز را بنویسد! وقتی برگشت، خیلی مذهبی تر از قبل بود و با صدای بلند می خواند که چقدر خدا برایش شگفت انگیز بوده است! آیا برای زنان باردار این اتفاق می افتد؟ و پس از آن، گویی هر چیزی می تواند بدتر شود. مجبور شدم برای سرشماری به بیت لحم سفر کنم، سرشماری که توسط قدرت های اشغالگر انجام شد بدون سرشماری آنلین، هیچ مقام محلی برای گزارش دادن، نه، از آنجایی که من با پادشاه دیوید! خویشاوندی دارم، مجبور شدیم به بیت لحم برویم تا ثبت نام کنیم. در مورد تیک خورده صحبت کنید این نمی توانست در زمان بدتری رخ دهد. مریم نزدیک بود. من کار درستی انجام داده بودم و قبول کردم که با او ازدواج کنم، موضوع بارداری را به مقامات گزارش نکرده بودم، قبول کرده بودم که به عنوان پدر نام ببرم و بعد باید به او می گفتم که باید با من سفر کند. بنابراین من می توانستم کاری را که باید انجام می شد انجام دهم. به بیت لحم، در آن زمان سال، مردم زیادی آنجا بودند. ما نتوانستیم مسکن بگیریم. مریم از سفر با آن الاغ خسته شده بود (ناگفته نماند چقدر خسته بودم). مردی به ما رحم کرد و اجازه داد در اتاقی در پشت خانه او بمانیم، در واقع آلونکی که حیوانات برای سرپناه ماندند. با

وجود سر و صدا راحتش کردیم و مستقر شدیم. می دانید مریم بسیار شجاع بود - در اواخر بارداری خود بدون خانواده یا دوستان تا این حد سفر کرد.

بیشتر مردم فکر می کردند که من خیلی بدجنس هستم که او را به بیت لحم ببرم، اما قرار بود چه کار کنم؟ او خیلی شجاع بود و از پسر عموهایش برگشت تا با رسوایی که ما در آن قرار گرفتیم روبرو شود. سپس شروع به خواندن کرد، مدام آواز خواند، آهنگی در مورد سرنگونی قدرتمند و سرنگونی ثروتمندان - نمی دانستم او آن را از کجا آورده است، احساسی که در آن وجود داشت را دوست داشتم شاید روزی این اتفاق بیفتد. به هر حال، پس این اتفاق افتاد، عزیزم منظورم است. در نیمه های شب در انباری در میان حیوانات، نوزاد متولد شد. یه چیز کوچولوی ناز، مریم دوباره خیلی شجاعه، فقط من و غریبه ها کمکم. همه ما تازه ساکن شده بودیم و سپس این چوپان های محلی دیوانه از راه رسیدند و نخی در مورد فرشتگانی که ظاهر شدند و به آنها درباره بچه می گفتند - آمدند - حدس بزنید ممکن است. و سپس چیزهای عجیب تر، برخی از پادشاهان یا اخترشناسان یا دانشمندان از شرق آمدند و مدعی شدند که ستاره های را دیده اند و از آن پیروی کرده اند، زیرا ستاره را نمادی از اهمیت جهانی می دانند! در این مرحله من شروع به باور هر چیزی کردم. من فقط می خواستم به خانه بروم و کمی - در آلونک بنشینم و سعی کنم همه چیز را بفهمم. و آنها هدایایی داشتند - هدایای بسیار گران قیمت طلا، کندر و مر - چنین هدایایی برای ما، برای خانواده کوچک فروتن ما. آن موقع هیچ معنایی نداشت، بعداً انجام شد. بعد یک خواب دیوانه وار دیدم که به من گفت از طریق مصر به خانه بروم تنها کاری که می خواستم انجام دهم این بود که به خانه در آلونک نجار کوچکم در ناصره بروم، اما نه (فرشتگان) به من هشدار دادند که به مصر بروم تا مریم عزیزم و نوزادمان را در امان نگه دارم بنابراین، می خواستم مطمئن شوم که تمام تلاشم را برای حفظ امنیت خانواده کوچکم انجام داده ام، من آنها را خیلی دوست دارم. آن داستان برای یک روز دیگر است. اکنون به ناصره برگشته ام، سرانجام در آلونک خود نشسته ام، عیسی در همان نزدیکی سعی می کند با چکش، اره و اسکنه اش به ساختن وسایل کمک کند. اتفاقات زیادی در این دو سال گذشته افتاده است؟ آیا حضور در بیت لحم بخشی از برنامه خدا برای ما بود؟ به نظر من خدا به شیوه های خارق العاده ای عمل می کند و چنین آغازهای فروتنانه ای را انتخاب می کند. علیرغم سردرگمی و راه های غیرمنتظره این ازدواج و تجارت، خانوادگی، من شروع به فکر می کنم که خدا بخشی از همه آن بوده است. این نام امانوئل - خدا با ما که به ما گفته شد این بچه را صدا کنیم بسیار مناسب است، مطمئناً خدا در چند ماه گذشته با ما بوده است، این تنها راهی است که می توانستیم از رسوایی، شرم، فضولی عبور کنیم. چشم ها. من در ابتدای این سفر می ترسیدم، اما اکنون واقعاً صدای فرشتگانی را می شنوم که می گفتند نترس، هنوز می ترسم اما می دانم که خدا با ماست. من آموخته ام که خداوند به غیرمنتظره ترین راه ها به سراغ فقرا و افراد بی اهمیت می آید - وگرنه چرا درست پس از تولد پسر، چوپانان را در آلونک در بیت لحم ملاقات می کردم. این نوع دیوانگی فقط می تواند خدا باشد. من همچنین آموخته ام که خدا در میان آشفتگی ها و مشکلات سیاسی می آید. و من واقعاً می دانم که خدا در میان ما است، که خدا با ماست آمین